



ویژه نامه طنز فتنه - دی ماه ۹۴

اعترافات یک مزدور رژیم شش سال بعد از ۹۴ دی:

ساندیس چشمم را کور کرده بود!

لقمه گلوگیر!

دموکراسی یا دِماکراسی!

فرهنگنامه واژگان انتخابات ۱۳۸۸
وقتی شعارهای جنبش سبز جهانی می شود

فقط ما آدمیم!

حتی فردوسی و سعدی هم جنبش سبز بودند!
هی میگویم مایه شماریم، میگرد نه!



خاطرات یک آقا زاده ساکن
انگلیس از روزهای فتنه:

بابا زنگ زد...

راز تقلب انتخابات فاش شد:

۲۴ میلیون برگه رای تقلبی

چطور نوشته شد؟

Chichikala

بررسی، انتخاب، امتحان و خرید آنلاین

وسایل براندازی ← اسلحه گرم ← سطل آشغال آتشین



آقای خسته

سطل بزرگ برای آتش های بزرگ:
توضیح:

اگر شما هم می خواهید فتنه به پا کنید اما نه زور درگیری با پلیس دارید، نه هواداران زیادی برای سرو صدای اساسی، به شما هم این سطل را پیشنهاد می کنیم. با قابلیت برهم زدن امنیت یک محله و آرامش یک منطقه از شهر. اگر به هم نزد، مشکل از ظرفیت سطل نیست مشکل از عرضه شما فتنه گر عزیز است.

ویژگی ها:

- دارای آتش فراوان که آتشش یک میدان را، دودش یک خیابان را و سرو صدایش یک محله را پر می کند.
- دارای تنوع رنگ فراوان در چهار رنگ خاکستری، خاکستری دودی، خاکستری سوخته و خاکستری خاکستری.
- تحویل در محل اغتشاش

وسایل جانبی:

- دارای بیست لیتر بنزین سهمیه بندی (یادش بخیر آن زمان ها هنوز بنزین سهمیه بندی بود).
- صد کیلو زباله ترجیحا پلاستیکی برای تولید دود غلیظ و سیاه و گندزدن به سطح شهر.
- چند کف و سوت و جیغ زن بعد از برپایی آتش

گارانتی:

- اگر آتش نگرفت بیا
- ما را آتش بزن.

سطل پلاستیکی برای آتش های الکی:

توضیح:

اگر نه تنها طرفداران زیادی ندارید بلکه تعداد طرفدارانتان از تعداد آرنج های یک دست هم کمتر است ولی می خواهید باز سر و صدا کنید این سطل را پیشنهاد می کنیم. سطلی کوچک و ارزان برای اعلام وجود شما فتنه گر عزیز.

ویژگی ها:

- با دود و بوی گند فراوان برای اینکه نشان بدهید هستید.
- دارای مدل های مختلف بانکی، شهرداری، آمیوه فروشی، بقالی و انواع و اقسام مدل های مختلف که هر چه دستتان آمد آتش بزنید.
- مهم نیست چه سطلی است و برای کیست، مهم این است که آتش بگیرد یا حداقل دود بکند.

وسایل جانبی:

- خودش یک پا وسیله جانبی حساب می شود.

گارانتی:

- اگر آتش نگرفت برو خودت را آتش بزن. بالاخره یک آتشی می خواهیم.



تأثیر شمارش آرا بر نظریه "پانبالا شهر یسم" و نقد نظریات مخالف:

فقط ما آدمیم!

محمد حسین علیان

چکیده:

در شرایطی که همه چیز از پول خوب و ماشین توپ گرفته تا لباس ترک و وسایل برقی ژاپنی و توله سگ آمریکایی تنها از آن بالاشهر نشینان است عده‌ای محدود نظریه‌ای سخیف مطرح کردند که حق رأی فقط مربوط به بالاشهر نشینان نیست. این مقاله بر آن است که با روش توصیفی-توهینی و با تکیه بر نظریه "خود بیشتر بینی" این مطلب را ثابت کند که فقط ما آدمیم و آرای دیگر قطعاً محکوم به تقلب می‌باشد.

کلید واژه:

حق رأی، بالاشهر، توله سگ آمریکایی، بریزید تو خیابونا.

بیان مفردات:

بالاشهر: به قسمت فوقانی شهر گفته می‌شود که خود محل اختلاف در فرهنگ‌نامه‌ها است. در بسیاری از فرهنگ‌نامه‌ها قسمتی از شهر را گویند که از بالا نگاه می‌کنند (۱) یا کسانی را گویند که آن بالا بالاها سیر می‌کنند (۲). در مقابل برخی از فرهنگ‌نامه‌های پایین شهری بالاشهر را از ریشه‌ی بلاشهر دانسته‌اند (۳).

تقلب: در بیان تعریف تقلب نیز اختلاف است که تعاریف مخالف نظر ما چون تقلب شده محکوم به شکست است و بهترین تعریف، تعریف ماست که: هر نتیجه‌ای که برخلاف نظر ما باشد تقلب است (۴).

آراء باطله: محققان آن را به دو قسم تقسیم کرده‌اند. اگر آراء باطله‌ی پایین شهری‌ها بود آراء باطله و اگر آراء باطله‌ی بالاشهری‌ها بود آراء باطله حاقه نامیده می‌شود (۵).

پیشینه بحث:

درباره اصالت حقوق بالاشهر نشینان در خیلی از علوم بحث

ریز می‌سینتون!



اعترافات یک مزدور رژیم شش سال بعد از ۹ دی

ساندیس چشم رو کور کرده بود!

محمدرضا شهبازی

شش سال بعد از روز ننگین ۹ دی ۸۸ یکی از حاضران در راهپیمایی حکومتی آن روز حاضر شده است تا با پای خودش بیاید بنشیند جلوی ما و اعتراف کند. اعتراف کند که چگونه و با چه انگیزه‌ای در آن راهپیمایی شرکت کرده است. او بعد از بیان این اعترافات گفت که وجدانش آسوده شده و حال می‌تواند بعد از شش سال راحت بخوابد. متن سوال‌های ما و اعترافات این مزدور سابق رژیم را در ادامه می‌خوانید:

- نام؟
- + اگر اجازه بدید اسمم رو نگم. درسته که پشیمون هستم اما بالاخره آبرو دارم.
- اشکال نداره... توضیح بده که شغل تیه؟
- + راهپیمایی پر کن هستم...
- کارفرما تیه؟
- + رژیم...
- خود رژیم؟
- + بله... خود خود رژیم...
- کجا کار میکنی؟
- + تو باغچه... نه یعنی... ببخشید... جای خاصی نیست. هر دفعه میگن کجا بیایم ما هم میایم...
- چقدر حقوق میگیری؟
- + ماهی صد تا ساندیس.
- نقد؟
- + بیست تاش نقده اما بقیه رو بن میدن، میریم از کارخونه مرکزی می‌گیریم.
- از راهپیمایی ۹ دی بگو...
- + بخدا شرمنده‌ام... پشیمونم... از ملت سبز





ایران می‌خوام که من رو ببخشن... گول خوردم...
 بسته‌های ساندیس کورم کرده بود...
 -خب دیگه... بسه... گریه نکن... بگو چطور به
 این راهپیمایی رفتی؟
 +من نشسته بودم توی انبار که زنگ زدن گفتن...
 -توی انبار؟
 +بله... انبار راهپیمایی پر کن ها!
 -اونجا دیگه کجاس؟
 +یه انبار بزرگ وسط کویرلوت... رژیم درست کرده.
 پنج شش میلیون آدم هم اونجا انبار کرده که موقع
 راهپیمایی میاره تهران...
 -همیشه توی این انبار هستید؟
 +بله... بغیر از وقتی انبار گردانی که ما رو می‌فرستن
 مرخصی!
 -کویرلوت گرم نیست؟ چطور اونجا وسط بیابان
 زندگی می‌کنید؟
 +زکی!... نه که گرم نیست... یعنی می‌دونید چیه؟
 کویرلوت اصلا کویر نیست. به جایبه مثل شمال.
 رودخانه و جنگل داره! نمک آبرود داره... آب و هواش
 خیلی خوبه. رژیم به دروغ توی کتابای درسی به
 خورد بچه‌ها میده که اونجا کویره و خیلی هواش
 گرمه تا کسی هوس نکنه بره اونجا. اینطوری هم
 رژیم کارهای مخفیش مثل همین انبار رو اونجا انجام
 میده!
 -جدی؟ ولی نشنال جئوگرافی هم میگه اونجا کویره
 که!
 +نشنال جئوگرافی هم آدم رژیمه!
 -عجب... بگذریم... شهرستانا چی؟ واسه
 راهپیمایی‌های اونجا هم از همین انبار آدم می‌برن؟
 +نه... شهرستانا انبارهای محلی دارن... در حد
 دویست سیصد هزار نفر...
 -واسه ۹۹ دی هم از همین انبار مرکزی آدم آوردن؟
 +آره... البته چون آدم زیاد لازم داشتن از چند ماه قبل
 سفارش دادن چین یه مقدار راهپیمایی پرکن براشون
 زد و با چند تن کبریت فرستاد ایران.
 -کبریت دیگه واسه چی؟
 +واسه اینکه راهپیمایی پرکن‌های چینی بزارن لای
 چشماشون، چشماشون گشاد بشه معلوم نشه چینی
 هستن!
 -خب... راهپیمایی ۹۹ دی رو می‌گفتی.
 +بله... روز ۹۹ دی ما رو بار زدن و آوردن تهران خالی
 کردن.
 -چند نفر بودید؟
 +خیلی... خیلی بودیم... وسط راه هم با راهپیمایی
 پرکن‌های چینی ماها رو ریختن لای هم و بُرزدن که
 قاطی بشیم!
 -می‌دونستید دارید میاید کجا و چه راهپیمایی‌ای قراره
 بشه؟
 +نه بخدا... ما به ایناش کار نداریم... ساندیس بهمون
 میدن ما هم میایم...

-چندتا ساندیس دادن برای این راهپیمایی؟
 +هشت تا نقد دادن... گفتن ۱۵ تا هم بعد از
 راهپیمایی میدن!
 -دادن؟
 +آره... دو تا ش تاریخ مصرفش گذشته بود، مریض
 شدم!
 -می‌بینی؟ می‌بینی که این رژیم چطور به وعده‌ف
 های خود هم پایبند نیست؟
 +آری... می‌بینم! ننگ بر این رژیم... پشیمونم!
 -غیر از شرکت توی راهپیمایی کارهای دیگه ای هم
 می‌کنید؟
 +اگر لازم باشه آره...
 -مثلا چی کار؟
 +مثلا یه بار شب انتخابات ۸۸ ما رو بردن یه جا کلی
 برگه رای دادن بهمون روی همه‌ش اسم احمدی نژاد
 رو نوشتیم!
 -نگ بر تو!
 +آری... ننگ بر من!
 -پس اون ۲۴ میلیون کار تو بود؟
 +من و یکی دیگه!
 -چرا فقط شما دو نفر؟
 +بقیه سواد ندارن! توی همه اونا فقط ما دو تا سواد
 خوندن و نوشتن داریم.
 -یعنی نفری ۱۲ میلیون رای نوشتید توی یه شب؟
 +بله...
 -چطور تونستید این همه رای رو توی یه شب بنویسید؟
 اونم با دستخطهای مختلف؟
 +آقا ما ساندیس که بخوریم همه کاری می‌کنیم...
 یه فلاسک ساندیس گذاشته بودن کنار دستمون،
 می‌خوردیم و می‌نوشتیم... بخدا پشیمونم!
 -واقعا ساندیس ارزش خیانت به جنبش سبز رو داشت؟
 +نه نداشت... من خیلی پیستم!
 -حرفی نداری؟
 +من فقط از جنبش سبزی می‌خوام که من رو ببخشه...
 من گول خوردم... بسته‌های ساندیس رو که دیدم دیگه
 نفهمیدم چی کار دارم میکنم... من رو ببخشید... من از
 روح همه شهدای جنبش سبز مخصوصا سعیده پورآقایی
 می‌خوام که من رو...
 -پورآقایی زنده‌س!
 +نه... شهید شده... اصلا تصویر حضور مهندس موسوی
 توی مجلس ختم همین شهید جنبش سبز باعث شد
 که من متحول بشم و به اونهمه ساندیس پشت پا بزنم
 و بیام اعتراف کنم...
 -میگم زنده‌س... بسه دیگه باشو برو...
 +یعنی چی زنده‌س؟ خودم دیدم مهندس رفت
 ختمش...
 -میگم زنده‌س... باشو برو گمشو...

تبارنامه‌ی تقلب...

حتی فردوسی و سعدی هم جنبش سبزی بودند!

مسافریانو

اخیراً فهمیده‌ام بساری از دردهای ما از نخاندن میراث علمی و ادبی خودمان است. این که راحت گول هر چیزی را می‌خوریم و ساده‌باور می‌کنیم و حکمت خیلی چیزها را نمی‌فهمیم اصلاً از ندانستن‌های ماست. از بس که درس‌های بی‌خودی غربی‌ها را به نافمان می‌پندند اصلاً زمانی نمی‌ماند برای حافظ و سعدی و مولوی... حالا باز هم خدا را شکر بعضی از این قدیمی‌های اهل ادب هنوز زنده‌اند و می‌توانند ما را راهنمایی کنند! همین دیروز بود به لطف خدا معلم ادبیاتمان به کلاس نیامد و جای خودش یکی را فرستاد. عجب آدم باسوادی بود! چقدر کتاب خوانده بود! خدایی شد علیرضا پرسید آقا شما شعر بلدید برای نه دی ما برویم سر صف بخوانیم؟ اصلاً بالکل حرصش درآمد! گفت بچه جان تو چه می‌دانی نه دی چه خبر بوده؟! چه شعری می‌خواهی بروی بخوانی؟ او هم سریع گفت یک شعری باشد که نشان بدهد آن همه تقلب تقلب که گفتند دروغ و نقشه بوده! این را که گفت بیشتر حرصش درآمد و گفت: چه کسی گفته نقشه بوده؟ از کجا معلوم دروغ گفتند؟ گفتیم آقا اگر دروغ نبوده پس چه طور خیلی از همان سبزی‌ها قبل از رای دادن گفته بودند که تقلب می‌شود؟ حتی چند ماه قبلش؟ گفت جان من آن‌ها اهل مطالعه بوده‌اند! همه‌ی فرهیخته‌ها و اهل مطالعه‌های این مملکت می‌دانستند قرار است تقلب بشود! چند ماه که هیچ، از چند قرن قبل معلوم بوده! همه‌ی خواص و اهل علم و ادب می‌دانستند قرار است چه بشود.





لباس های خوب تنشان می کنند ولی نمی دانند که شب دراز است و قلندر بیدار! پدرشان قرار است در بیاید با غیرت آریایی ها. دنیا که همین شکلی نمی ماند ولی خب طول می کشد. خون دل ها باید خورد. البته این شبان دراز ایهام هم دارد و جناب سعدی دارد اشاره می کند به الله اکبر گفتن های جنبش سبزی ها بر روی پشت بام در شب های دراز! همین سعدی دوباره گفته:

عشق عامست و عقل خاص ولیک

چکند خاص با **تقلب** عام

این یعنی چه؟ یعنی این آدم های بی سواد عوام همش تقلب می کنند و ما اهل ادب و علم باید خون دل بخوریم. شما نشنیده اید که می گویند هر کی که بی سواده با احمدی نژاده؟! این را همین سعدی هم می دانسته دیگر! به همین واضحی! تازه این ها که قدیمی تر بوده اند بیشتر در لفافه گفته اند. کمی بیایی جلوتر که خیلی تابلوتر شده! بروید اشعار ملک الشعرای بهار را ببینید! نور به قبرش بیارد! با چه حرصی می گفته:

همه پستی و دنائت همه نادانی و جهل

همه تزویر و **تقلب** همه تقصیر و قصور

همه را با این بی سوادهاست! عوام الناس جاهل متقلب. اصلاً از تک تک کلمه هایش منظورش معلوم است. بعد دیده منظورش معلوم نیست اسم ایران را آورده:

ورنه این ایران همان باشد که ما خود از نخست

زین **تقلب** ها بنایش پاک ویران ساختیم

گفته این تقلب کردن ها پدر مملکت را در می آورد! نکنید! یک جای دیگر می گوید:

تماشا داشت پاسخ های ایشان

تقلب ها و الفاظ پریشان

غلط نکنم اینجا می خواسته به مناظره هم اشاره کند وگرنه برای چه تقلب را با الفاظ پریشان آورده. خب او نزدیک تر است به الان حتماً بیشتر خبر داشته ولی چه فایده؟ نخواندید که... حیف باشد... به اینجای صحبش که رسید زنگ خورد و همه از کلاس فرار کردند... وگرنه احتمالاً یک جاهایی در ادبیات ما از سطل آشغال و خس و خاشاک و این ها هم صحبت شده. ندا را که اصلاً خودم هم زیاد دیده ام در شعرها. حتمافف همان ندای آقا سلطان است. نمی دانم باید بروم بیشتر بخوانم... چقدر من ادبیات بلد نیستم!

همین مولوی می دانید بچه ها چند بار گفته بوده قرار است تقلب بشود؟ بروید مثنوی را بخوانید. یک جا مستقیم گفته:

ما مشت گلی در کف قدرت متقلب

از غفلت خود گفته که گل کاره ما کو

ببینید؟ گفته قدرت متقلب! قدرت کیست؟ همان دولت که تقلب کرد! آن گل هم شما گل های عزیز هستید که غفلت کردید! متوجه نشدید! حتی می گوید انقدر شیک و مجلسی تقلب کردند که ما همه در کف هستیم!

یک کم جلوتر دوباره گفته:

جان نهان اندر خلا هم چون سجاف

تن **تقلب** می کند زیر لحاف

ازین واضح تر بگوید؟ دارد می گوید همان طور که مردم در دستشویی که همان خلا باشد، حاشیه بر پارچه می دوزند که همان سجاف باشد، این ها هم زیر لحاف تقلب می کنند! یعنی مردم از ترسشان می روند پشت در دستشویی اسم کسانی را که دوست دارند در حاشیه در و دیوار می نویسند، اما این ها انقدر خیالشان راحت است که همانطور که زیر لحاف لم داده اند تقلب می کنند!

اما راستش ما این حرف های معلم ذخیره را که باور نکردیم اولش بابا! من گفتم پس چرا این همه آدم نفهمیدند و نه دی آمدند تظاهرات؟ گفت اتفاقاً همین را هم گفته:

جز نیاز و جز تضرع راه نیست

زین تقلب هر قلم آگاه نیست

یعنی گفته هر کسی نمی فهمد قرار است تقلب بشود! باید بری التماس کنی که بخوانند و بفهمند.

تازه فقط که او نیست. سعدی خوانده اید؟ دیده اید که گفته:

ای پادشاه روی زمین دور از آن تست

اندیشه کن تقلب دوران آسمان

این پادشاه زمین منظورش به احمدی نژاد است. گفته فردا که بمیری بروی آسمان جواب تقلب روی زمینت را می خواهی چه بدهی؟

بعد هم گفته:

متقلب درون جامه ناز

چه خبر دارد از شبان دراز

منظورش این بوده که این که این آدم های متقلب همه ی



هی می گیم مابی شماریم، می گید نه!

علی محمد حسینیان

خدمت عزیزان معترض سبزپوش عرض می کنم که در این حرکت زیادی خودجوش مبارزه با رژیم ایران ما تنها نیستیم بلکه اکثر شخصیت های شاخص ملی، دینی، فرهنگی، هنری، ورزشی، اقتصادی و سیاسی و همه و همه به این موج اعتراضی روی آوردند و همه از ما حمایت کردند که ما برای نمونه فقط قطره ای از آن را خدمتتان عرض می کنیم.

۱. اول از همه از تمام سادات عزیز تشکر می کنیم که برای حمایت از جریان ما، شال سبز انداختند.

۲. سریال خانه سبز، اصلاً شعر «سبز سبزم ریشه دارم...» برای جنبش ریشه دار سبز گفته شده بود و در تیتراژ ابتدایی فیلم، منظور مرحوم شکیبایی از خانه های سبز و آدم های سبز ما بودیم.

۳. کلیه تریاک فروشان و چیز فروشان: این زحمت، این همه تجمع های خیابانی و ناهنجاری های اجتماعی را به خاطر اعتراض به رژیم و حمایت از موج سبز انجام می داده اند و دلیلی بهتر از چیز چیزی است که این سال ها این ها می گفتند.

۴. کلیه فست فودی ها و چیز برگری ها: اصولاً چیز برگر اشاره به جریان حمایت از سبز را دارد و کلیه چیز برگر فروشی ها هر کدام شعبه ای از مراکز فعالیت های ما است.

۵. شخصیت مخمل در سریال خونه مادربزرگه رسماً اعلام حمایت خود را از انقلاب مخملی اعلام کرده است. ۶. مخملیاف: حتی اگر اسمش هم با مخمل ربطی نداشت از شکلش، حرف هایش، فیلم هایش و سرتاپایش معلوم بود که طرفدار انقلاب مخملیه. این دیگه تفسیر ما نیست.

۷. لات های عزیز هم از زمان قدیم دستمال مخملی را به نشانه حمایت از انقلاب مخملی در دست می گرفتند

۸. کلیه پلیس های سبز پوش: از کلیه پلیس هایی که برای حمایت از تشکل ما سبز پوشیدند تشکر می کنیم و خدمتشان عرض می کنیم که به تشکل سبز پایبند باشند انقدر دوستان خود را دستگیر نکنند.

۹. کتاب های خیلی سبز: گرچه این کتاب ها یکی دو سال است که چاپ می شود اما حقیقتاً نیتشان این بود که همان سال ۸۸ حمایت کنند و الان دارند حمایت می کنند گرچه این جنبش منقرض که چه عرض کنم حتی فسیل هایش هم به ذرات معلق در هوا تقسیم شده است.



خاطرات یک آقا زاده ساکن انگلیس از روزهای فتنه

بابا زنگ زد...

محمدرضا شهبازی

یکی از چند صد آقا زاده ای که در انگلستان مشغول تحصیل هستند خاطرات خود از روزهای فتنه را در اختیار ما قرار داده است که در ادامه می خوانید:

۲۲ خرداد ۸۸

امروز بابا زنگ زد. می خواست ببینه رفتم رای بدم یا نه؟ یک کم سر به سرش گذاشتم. خواهش کرد که برم رای بدم. به التماس افتاد. گفت بخاطر مهر شناسنامه هم شده برم رای بدم. گذاشته بودم روی آیفون و با بچه ها می خندیدیم. آخر هم سوسن دلش سوخت و رفت گوشی رو برداشت و گفت رفتیم رای دادیم بابا! بابا گفت: شما؟ سوسن گفت: دوست رضام، دختر دکتر منوچهری. بابا خیلی خوشحال شد. گفت اتفاقاً دیروز پیش دکتر منوچهری بودم، از اینکه شما حواست به رضا هست خیالم راحت شد.

۲۴ خرداد ۸۸

بابا زنگ زد. گفتم اوضاع چگونه توی ایران؟ گفت: همی که می بینی توی تلویزیون ها. پرسید: اوضاع اونجا چگونه؟ گفتم یه تجمعاتی جلوی سفارت ایران هست. گفت به وقت تو نری ها! دوباره گوشی رو گذاشتم روی آیفون و اذیتش کردم. خواهش کرد، التماس کرد. گفت



فعلاً نرو، هیچی معلوم نیست که چی بشه آخر این شلوغیا. باز هم دل سوسن براش سوخت و رفت خیالش رو راحت کرد که باشه، نمیریم.

۲ مرداد ۸۸

بابا زنگ زد. گفت چه خبر؟ گفتم هیچی، صبح تا شب درس می خونم. سوسن زد زیر خنده! بابا گفت آفرین، اگر تونستی یه سر به این تجمع ها بزن! گفتم نمیشه، درس دارم. سوسن گوشی رو برداشت و گفت که دکتر منوچهری بهش زنگ زده و همین رو گفته. بابا از سوسن خواست که من رو هم با خودش ببره. سوسن گفت چشم. بابا گفت ولی خیلی نمونید، چند دقیقه وایسید و بیاید. سوسن گفت چشم. بابا خیالش راحت شد.

۱۵ مرداد ۸۸

زنگ زد به بابا. به منشیش گفتم با حاج آقا کار دارم. منشیش گفت دکتر نیستن!

۱۶ مرداد ۸۸

بابا زنگ زد. گفتم از کی تا حالا دکتر شدی حاج آقا؟ گفت از این به بعد تو هم زنگ زدی یا میگی با دکتر کار دارم، یا میگی با پاپا کار دارم! پرسیدم این چیزایی که تلویزیونا نشون میدن درستست؟ گفت چی بگم، تقریباً! گفتم من چی کار کنم اینجا؟ گفت هیچی... یک کم کمتر درس بخون، توی تجمعات هم برو، یه چند تا عکس داشته باشی بد نیست. پرسید سوسن اونجاس؟ گفتم نه، امروز با هم درس نخوندیم. گفت تکی درس خوندن فایده نداره، مباحثه باعث میشه بیشتر توی ذهنت بمونه!

۳ شهریور

بابا زنگ زد. گفت اون پسره بود که باباش ضد انقلاب بود، اسش چی بود؟ گفتم بهروز؟ گفت آره، ازش خبر داری؟ گفتم نه، شما گفته بودی با اونا رفت و آمد نکنم دیگه! گفت حالا تونستی یه سرزنی ازش بگیر، دعوتش کن بیاد خونه. یه قرمه سبزی سفارشی بهش بده. گفتم قرمه سبزی دوست نداره، دیشب فسنجون دادم کیف کرد!

۱۱ شهریور

بابا زنگ زد. گفت سوسن هست؟ گفتم آره، داریم درس می خونیم. گفت گوشی رو بده سوسن، تو سلیقه نداری. به سوسن گفت برایش چند دست شلوار جین مارک دار و تی شرت مارک دار بخرد و بدهد من تا برایش بفرستم. تاکید کرد که یقه تی شرتها باز باشه و فاق شلوار جین ها کوتاه. به من هم گفت لباس ها رو جوری بسته بندی کنم که توی راه مارک هاش کنده نشه. گفتم باشه.

۲۷ شهریور ۸۸

پستچی اومد. یه بسته از ایران آورده بود. زنگ زد به بابا گفتم این بسته چیه؟ گفت بهروز رو که دعوت کردی این رو از طرف من هدیه بده بیره برای باباش! گفتم

باشه. گفت راستی یادته یه بار با مامانت اومدیم اونجا رفته بودیم کنار ساحل از ما یه عکس انداختی؟ گفتم آره. گفت هنوز توی کامپیوتر داریش؟ گفتم باید بگردم، گفتید عکس ضایعیه فکر کنم پاکش کردم. گفت هاردت رو بده ریکاوری شاید باشه.

۱۶ مهر ۸۸

بابا زنگ زد. پرسید اجاره ویلای منچستر کی تموم میشه؟ گفتم فکر کنم اواخر بهمن. گفت نمیتونی بری با مستاجرش صحبت کنی زودتر خالی کنه، مثلاً تا آخر آبان؟ گفتم حالا چه عجله ای؟ گفت آخه اینجا اوضاع داره می ریزه بهم. گفتم فوقش حالا یه چند روز میاید پیش من تا اونجا خالی بشه. گفت نمی خوام مزاحم درس خوندن تو و سوسن بشیم!

۱۳ آبان ۸۸

شب بابا زنگ زد. گفت این تی شرت ها که فرستادید خیلی بقیه ش بازه. شلوارها هم خیلی فاقش بالاس. به سوسن بگو یک کم معولی ترش رو برام بخره، بفرست. گفتم باشه ولی دیگه این موقع شب زنگ نزن، داریم مباحثه می کنیم تمرکزمون رواز دست می دیم. گفت باشه.

۱۷ آذر ۸۸

صبح بابا زنگ زد. گفت می خواستم همون دیشب زنگ بزنم گفتم یه وقت مزاحم درس خوندتون میشم نردم. گفتم خوب کاری کردی. گفتم چه خبر؟ گفت والا دیگه خودم هم خسته شدم. یا اینوری یا اونوری دیگه. صبح شلوار جین فاق کوتاه می پوشم کمرم معلوم میشه، عصر لباس ۴XL می پوشم گردنم هم معلوم نمیشه! گفت تو چی کار کردی؟ گفتم یه مهمونی دادم به بهروز و رفقای که بیا و ببین. گفت هدیه من رو دادی بده به باباش؟ گفتم آره، دیروز هم زنگ زد از طرف باباش تشکر کرد. گفت: خدا رو شکر!

۹ دی ۸۸

شب بابا زنگ زد. گفتم مگه نگفته بودم شب زنگ نزن درس می خونیم؟ گفت گور بابا تو و اون درسی که می خونی! گفتم چرا فحش میدی؟ گفت زرزن. زنگ بزن به بهروز از طرف من به باباش چند تا فحش بده! اون هاردت رو هم کلا بزن بشکون. ببین کدوم سایت از تو جلوی سفارت ایران عکس منتشر کردن اسمشون رو بده ببینم میتونم یه جوری راضی شون کنم عکس رو بردارن یا نه. به سوسن هم بگو از این به بعد بره خونه خودشون درس بخونه! قرارداد اجاره ویلای منچستر رو هم برو تمدید کن. از این به بعد هم زنگ زدی دفترم میگی با حاج آقا کار دارم، فهمیدی؟!

عکس‌خند



راز تقلب انتخابات فاش شد

۲۴ میلیون برگه رای تقلبی چطور نوشته شد؟

حمید اسماعیل زاده

بی بی سی فارسی در گزارشی تصویری پرده از راز تقلب انتخابات ۸۸ برداشت. در این گزارش که چند مدرسه ابتدایی نشان داده می شود، یک معلم در زنگ املاء دست به یک جنایت سیاسی و یک خیانت می زند که دولت مردان و دیکتاتورهای ایران تا کنون چشم از آن پوشیده اند.

این معلم در زنگ انشاء به دانش آموزانش برگه هایی را می دهد و به آن ها می گوید که امروز می خواهیم در این برگه ها املاء بنویسیم. اما این برگه ها برگه های رأی انتخابات ریاست جمهوری است که معلوم نیست از کجا و با چه مجوزی خارج از حوزه انتخابیه در دست یک معلم پیدا می شود.

این معلم سپس شروع می کند به گفتن دیکته آن هم به شکلی عجیب. او روی تخته کلماتی را می نویسد و از بچه ها می خواهد که دقیقاً همین را روی کاغذهایشان بنویسند. او روی تخته به صورت بزرگ می نویسد «محمود احمدی نژاد» و آن را چندین بار به صورت شمرده شمرده می خواند.

معلم: بچه ها بنویسین، محمود آح آح احمدی نژاد
تکرار می کنم محمود آح آح احمدی نژاد
دانش آموز: آقا ما دستمون خط خورد، حالا چیکار کنیم؟
معلم: ببینم، عیبی نداره خونده می شه، حالا یه برگه دیگه بهت می دم روی اون هم بنویس.

دانش آموز: آقا آقا آقا، ما اشتباه نوشتیم، حواسمون به تخته نبود محمود رو با هه هندونه نوشتیم.

معلم: ایرادی نداره عزیزم، کاملاً هم قبوله و نمره ات رو می گیری، حالا یه برگه دیگه می دم دوباره درستش رو بنویس.

خب بچه ها املاي امروز خیلی با املاهای دیگه فرق داره، هر کی بیشتر از این برگه ها بنویسه نمره بیشتری می گیره.

گزارش گری بی بی سی که از ده ها مدرسه دیگر هم توانسته بود این تصاویر مخفی را تهیه کند در آخر گفت: سازمان های حقوق بشر در دنیا شاهد باشند که چگونه با سرنوشت سیاسی این کشور دارد بازی می شود.





جواد محرمی

شرف جنبش سبز هستند!

مثبت داره چون با این کار میشه با یک تیر دو نشون زد. یکی اینکه تابوی روسری سر کردن مردهای جنبش سبز با این کار می شکنه چرا که جمهوری اسلامی پیش از این اجازه سر کردن چادر و روسری رو به مردها نمی داد و حالا اینجوری در واقع بدجوری تو منگنه و فشار قرار می گیره چون نمی تونه همه مردهای این جنبش رو دستگیر کنه. ضمن این که جنبش می تونه با این کار نمادین، حمایت و پشتیبانی بیش از پیش همجنس گراهای خارج ایران رو به دست بیاره. همینطور که روی تصاویر هم مشاهده می کنید کیفیت کار هم خیلی بالا هست. مثلاً این آقایی که می بینید با این سیبیل های قطورش به روسری گل گلی با زمینه صورتی سر کرده که به لحاظ زیبایی شناسی جلوه بی نظیری به چهره اون داده و نکته دیگه این که درسته که ظاهر کار مجید خنده داره ولی باطن این کار جدیه و همون طور که هممون می دونیم هدف چنین کارهایی تغییر رژیمه.

شروین: در داخل کشور چطور؟

کیوان: در داخل هم تأثیرات مثبتی روی جنبش داره چون باعث نزدیک شدن بیش از پیش زنان و مردان و دختران و پسران شرکت کننده در جنبش به همدیگه میشه. در واقع این ابتکار کاری می کنه که دیگه نشه زن ها و مردان جنبش رو از هم تشخیص داد و میشه گفت یکجور درهم تنیدگی اجتماعی پدید میاره.

شروین: وای کیوان تو چقدر چیز بلدی! میشه بگی بازتاب های جهانی این مسئله چی بوده؟

کیوان: بازتاب ها خیلی زیاد بوده. برای مثال وودی آلن گفته از این موضوع ایده گرفته تا فیلم بعدیشو بسازه و اضافه کرده عکس هایی که در این باره دیده الهام بخش اثر سینمایی آیندش خواهد بود. حتی به این نکته اشاره کرده که به نظرش قیافه خیلی از این مردهای روسری به سر، خیلی سینمایی تر از چهره خودش و مشخصه که همه این آدم ها از نوعی ژن هنری مادرزادی بهره می برن. گفته خیلی جالبه که یه عده تونستن میان لودگی محض و سیاست پل بزنی و البته این رو هم گفته که از دیدن قیافه این آدم ها خیلی خندیده.

شروین: بله تصاویری از مبارزه مدنی مردان جنبش سبز رو مشاهده کردید که کیوان درباره بازتاب های رسانه ای اون توضیحاتی ارائه کرد. تابه برنامه دیگه خدا حافظ همه شما.

شروین: سلام... شروین هستم از برنامه «بی واسطه با شما» بی بی سی فارسی. قصد داریم امروز درباره جنبش مردان با حجاب در حمایت از مجید توکلی - یا همون شرف جنبش دانشجویی - که در فضای مجازی برپا شده با شما صحبت کنیم. پیش از اون کیوان رو در استودیو داریم که البته خودش هم روسری سر کرده (می خندد). کیوان روی تصاویر درباره کیفیت کار شرکت کنندگان در این جنبش برائتون صحبت می کنه. کیوان تو چرا روسری سرت کردی؟

کیوان: ممنون شروین. (می خندد) خب همونطور که می دونی حرکت ابتکاری مجید توکلی در پوشیدن لباس زنانه به قول معروف چیزی از ارزش های جنبش سبز کم نمی کنه. رژیم سعی کرده پوشش زنانه مجید توکلی رو دستمایه تحقیر جنبش سبز قرار بده اما عقل حکم می کنه آدمی برای نجات جاننش دست به هر کاری بزنه. البته چنین رفتارهایی در سپهر سیاسی فعالان آزادیخواه و لیبرال بی سابقه نیست. تقریباً بیست و هشت سال پیش رئیس جمهور وقت ایران ابوالحسن بنی صدر که همین حالا جزو مخالفان سرسخت رژیمه هم چاره ای ندید جز اینکه با پوشیدن لباس زنانه و در خفا از ایران فرار کنه و این نشون میده که میشه برای رسیدن به هدف رفتارهای غیرمتعارف انجام داد. به نظرم مجید توکلی خیلی مردی به خرج داده که این کار رو کرده و باید ازش حمایت بشه.

شروین: کیوان به نظرت چنین رفتارهایی چقدر می تونه در مسیر رو به رشد جنبش سبز تأثیرگذار باشه؟

کیوان: به نظرم خیلی تأثیر



فرهنگ نامه واژگان انتخابات ۱۳۸۸

کمیته صیانت از آرا، ساندویچ و امت خداجوی!

احمد ایزدی

انتخابات: جمع انتخاب، به معنای برگزیدن. محقق می شود به گزینش آن که ما دوستش داریم. پیش از انقلاب نام این کاندیدای دوست داشتنی از قبل در صندوق رای گذاشته و لاجرم هم او از صندوق بیرون می آمده. پس از انقلاب این شیوه منسوخ گردید، تا سال ۱۳۸۸ که گروهی پا را فراتر از این گذاشتند و قصد داشتند کاندید خود را به زور از صندوقی که در آن نبود، بیرون بیاورند. اعتراض: در لغت انتقاد است و نکته گیری. در عمل، به کرسی نشاندن حرف است به هر ابزار. آتش زدن سطل آشغال، سوزاندن اماکن عمومی، پرتاب سنگ، تخریب امکانات شهر و... به عنوان نوعی اعتراض مطرح شدند. دیده شده در برخی نقاط از حرکات موزون و خوردن زهر ماری جهت ازاله ی قوای عقلانی برای مباردت به امور وحشیانه در راستای اعتراض استفاده شده. جنبش: در اصطلاح حرکت آرام را گویند. در عمل، مجموعه حرکاتی است برای بیرون کشیدن نام آدم دوست داشتنی خود از صندوق رای. در برخی اقدام بدوی، تکان دادن اندام در انتظار است، به منظور اشتها به فرهنگ دول خاوری. جنباندن مشتق از جنبش است و بر تکان های مداوم دم در برابر کدخدا، جهت خشنودی وی دلالت دارد. پایبندی به قانون: پایبند در لغت به معنای مقید. پایبندی بدان در عمل، جابجایی قانون با پا است، متناظر به منفعت مکتسبه. چنان چه در برخی موارد قانون زیر پا بسته می شود و در بعض موارد بدان پشت پا زده می شود. از جمله موارد پیش پا افتادن قانون، دست اندازی بدان بوده در انتخابات ماضی.

تقلب: در لغت تزویر و جعل است. از جمله موارد استفاده ی آن، بهانه ای ست

برای بر هم زدن قواعد هر عملی، بدون دلیل.

کمیته صیانت از آراء: در عمل، پیش دستی را گویند. منعقد

شده در بلاد خارجه، جهت آن چه از آن به عنوان

تقلب یاد می شود. چنان چه شخص دوست

داشتنی از صندوق خارج نشد، به

استناد خزعبلات این کمیته منکر

سلامت انتخابات می شوند.

امت خداجوی: آتش زندگان

سطل آشغال را گویند، در حالی

که حین فریاد می زنند «نترسید،

نترسید، ما همه با هم هستیم» و

به دنبال سوراخ موش می گردند.

نامزد: در لغت معین شده را

گویند. در انتخابات، شخصی را

گویند که قصد دارد از صندوق

رای خارج شود. در جلبک زار،

منتخب اجباری را گویند، به

نحوی که اعلام نامی غیر از وی،

به منزله ی تقلب حتمی است.

رئی سجمهوز: در عمل منتخب

ملت است. در جلب کزار،

شخصی است با سیزده میلیون

رای کمتر، که به سنگ پای

قزوین گوید زکی.





قاعده بازی

نویسنده: آقای خسته

هوشنگ را همه بچه‌های محل می‌شناختند. برنده همه بازی‌ها بود. نه زوری داشت، نه هوش خاصی داشت. اصلاً آدم بی‌دست و پایی بود اما همیشه برنده بود. فرقی نمی‌کرد توی چه بازی باشد. هر چی که بود برنده می‌شد از فوتبال و فوتبال دستی گرفته تا بازی سگا و سونی. کاری هم نداشت که آن بازی را بلد است یا نه. به قول خودش: «مهم این نیست که بازی را بلد باشی، مهم اینه که قاعده بازی رو بلد باشی.» البته هنوز نفهمیده بودم که چه قاعده‌ای. تنها چیزی که من می‌دیدم این بود که توی هر بازی که می‌باخت انقدر دعوا می‌کرد تا نتیجه جابجا یا لااقل بی‌اثر بشه. ولی خیلی‌ها دعوا می‌کردند. چرا برای بقیه اینطور نمی‌شد؟

یک دفعه رفتم و ازش خواستم که به من هم قاعده بازی را یاد بدهد ولی قبول نمی‌کرد. چند ماه طول کشید تا با کلی بستنی و لواشک و پول و کولی و نوشتن مشق‌هایش راضی‌اش کردم و یک روز قرار گذاشتم برای آموزش قاعده بازی. دفتر و خودکار هم آوردم و شروع کرد به گفتن: «هر بازی که می‌خواهی ببری از اولش چندتا قانون رو باید

تو ذهنت داشته باشی. قانون اول: یا حق با ماست یا تقلب شده.» پرسیدم: «خب اگه تقلب نشده بود چی؟» گفت: «تقلب یعنی ما ببازیم. به بازی هم ربطی نداره.» کله‌ام را خاراندم و گفتم: «این قانونت رو کس دیگه‌ای قبول نداره.» گفتم: «قانون دوم: قانون همونیه که ما می‌گیم. بقیه دروغ می‌گن. حق ندارن حرف دیگه‌ای بزنن.» گفتم: «خب کسی حرفت رو قبول نمی‌کنه. چطوری می‌خوای حرفت رو قبول کنی.» گفتم: «قانون رو ما باید پیاده کنیم. حقمون رو باید بگیریم. حتی شده به زور.» گفتم: «اگه از تو گنده‌تر باشه که زورت نمی‌رسه.» یکدفعه بلند خندید. انگار سوال احمقانه‌ای پرسیده باشم. گفتم: «چرا. اگه پاپیچشون بشی؛ اگه انقدر از حق خودت بگی بگی بگی که بقیه باور کنن؛ اگه از هر چیزی به عنوان دلیل استفاده کنی تا بقیه قبول کنند؛ اگه هر کسی بهت حرفی زد یک آتویی ازش داشته باشی یا یک تهمت‌ی بهش بزنی که ولت کنه؛ اگه همینطور دنبال طرفدار بگردی تا دوروبرت زیاد بشه؛ اگه قیافه‌ات رو طوری بکنی که انگار ارث باباها رو خوردن؛ اگر این‌ها و کلی کارای دیگه رو انجام دادی اون موقع تو بردی.»

حرفش تمام شده بود ولی من منتظر بقیه‌اش بودم. وقتی دید همینطور حاج و واج دارم نگاهش می‌کنم، پوزخندی زد و گفت: «سوال دیگه‌ای هم مونده.» گفتم: «خب اینایی که تو گفتی همون پدرسوخته بازیه دیگه؟» از این که سوالم رو صادقانه ازش پرسیده بودم خوشحال بودم. می‌خواستم اصطلاحش دستم بیاید. فقط نمی‌دونم به جای اینکه جوابم بدهد چرا فحش داد و رفت.



به ادامه همکارم توجه کنید

رضایعوضی

■ تصویب راهبردهای پیش‌رو برای ادامه حرکت جنبش

به نقل از "رادیو دیوانه" ارگان رسمی طرفداران حرم‌له در لندن: دیشب جمعی از حامیان جنبش سبز جلسه‌ای مشترک با پسر ارشد خولی تشکیل دادند. در پایان این جلسه که در لندن برگزار می‌شد، موارد زیر جهت ادامه و نحوه حرکت جنبش به تصویب و امضای اعضا رسید:

بند الف- پس از راه‌اندازی یک موج تبلیغاتی پرفشار، فرداشب راس ساعت ۹ همه به دستشویی‌های خانه‌مان رفته و کاری می‌کنیم که شبکه فاضلاب نظام دچار اختلال شود تا علاوه بر براندازی شبکه فاضلاب، نظام بفهمد ما بی‌شماریم.

بند ب- باید به حامیان بگوییم که آرا موسوی اگرچه از نظر کمی ۱۱ میلیون کمتر از رای احمدی نژاد بود، اما کیفیت هر رای موسوی برابر است با ۱۰ رای احمدی نژاد؛ بنابراین ما از نظر کیفی، پیروز انتخابات هستیم با نسبت آرا زیاد!

بند ج- چه بر اساس "قاعده داماد لرستان"، چه بر اساس "فرمول ۱۳ بزرگتر است از ۲۴"، هرچور حساب کنی تقلب شده، این را باید به همه بقبولانیم.

بند د- باید با همه قوا از ظرفیت‌های در اختیار جنبش

استفاده کنیم؛ در این زمینه باید ظرفیت برخی

شیوخ و خانواده حاج آقا مخصوصاً همسر، پسر

و دخترانشان بیشتر شکوفا شود.

تبصره بند د- این موضوع شامل کربوبی

نمی‌شود.

بند چیز- هیچ‌یک از اعضا حق

ندارد بدون موافقت اعضای

دیگر، تسلیم یک یا چند

صحنه‌آرایی خطرناک شود.

بند ه- به حول قوه ملکه در

بریتانیا و مدد دوستان مان

در ایالات متحده، کار نظام

در روز عاشورا تمام است؛

اما اگر به هر دلیلی نشد،

اربعین قطعاً می‌شود، باز

هم اگر نشد ۲۸ صفر هم

بد نیست تا ببینیم چی

پیش میاد فعلاً که منابع

در حال تامین شدن است.

بند و- اعضا مکلف‌اند موارد

بالا را با استفاده از رسانه‌هایی

که در اختیار دارند مخصوصاً در

دستشویی‌ها، به اطلاع سایرین نیز

برسانند.

■ حضور یکی از شهدای راه جنبش در مراسم ختم خود!

به گزارش سایت خبری "هویجه"، میرحسین موسوی دیروز در مراسم ختم یکی از شهدای جنبش سبز شرکت کرد. این مراسم ختم که در منزل آن شهید راه جنبش برگزار می‌شد، با حضور خود آن مرحوم رنگ و بوی خاصی به خود گرفت. آن مرحوم در گفت‌وگو با خبرنگار ما با اشاره به صحنه‌آرایی‌های خطرناکی که اطراف میرحسین را گرفته است گفت: «حالا درسته که من زنده هستم، اما دم در وسیله ایاب و ذهاب تدارک دیده شده!» در ادامه میرحسین با اشاره به صحبت‌های این شهید وارسته، به خبرنگار ما گفت: «من اسیر این صحنه‌آرایی چیز نمی‌شوم». در پایان این مراسم ضمن قدردانی از زحمات بی‌شائبه آن مرحوم به منظور یادبود، تندیس بلورین یک سطل زباله به وی تقدیم و از همه دست‌اندرکاران این مراسم به ویژه «سایر بستگان» قدردانی به عمل آمد.

■ انتشار بیانیه شماره چاند و شصت و یازده

به گزارش بنگاه فرا فکری "بی‌پی سی فارسی":

چاند و شصت و یازدهمین بیانیه رهبر جنبش سبز منتشر شد. در ابتدای این بیانیه آمده است: «درد بر حرم‌له آن یار دیرین خولی که هرگز نگذاشت شمر با وجود دشمنان زیاد احساس دلتنگی و تنهایی کند و سلام بی‌پایان به روح پرفتوح شهدای محارب فی سبیل الله که سعی داشتند در روز عاشورا توی خیابان‌ها به عزاداران بفهمانند که وقتی خیمه‌ها آتش می‌گیرد دقیقاً چه شکلی می‌سوزد.»

در ادامه این بیانیه ضمن اشاره به مجاهدت‌های حامیان جنبش در روز شهادت امام شیعیان، آمده است: «روز عاشورا جشنواره‌ای از آتش و خون در معابر عمومی برپا بود که می‌توانست رشد و بلوغ سیاسی یک ملت را نشان دهد در حالی که رژیم و صدا و سیما با کمک مردمی که معلوم نبود از کجا با اتوبوس آمده‌اند، با یک جنگ روانی آن را تبدیل به هیچ کردند رفت پی کارش ...»

وی در پایان این بیانیه مهم خاطرنشان کرد: «گروهی از خداجویان روزگار، نوادگان ابرمه و از متخصصان عرصه سنگ‌پرانی روی آب‌های ساکن، بر سر آنند که گرد هم آیند و با تشکیل جمعیتی به صیانت از حقوق و آرای پایمال شده مردم در انتخابات بپردازند و از طریق شبکه‌های اجتماعی از جمله فتوشاپ، پینت، ایندیزاین و کورل استدیو، مدارک و اسناد تقلب را بر ملا کنند که اینجانب و کوهنورد نیز به این جمع می‌پیوندیم.»



مردده متحرک

آقای خسته

نفسم بند آمده بود. موهای بدنم سیخ شده بود. عرق سرد داشت تمام بدنم را آب می کرد. خون در رگ هایم توان حرکت کردن نداشت. انگار آن ها هم از ترس ایستاده بودند. صدای قلبم انقدر محکم بود که با هر تپش از درون منفجر می شدم. دیگر نمی توانستم به چیزی که با چشمان خودم دیده بودم اعتماد کنم. همه مجلس تعجب کرده بودند اما کسی حال مرا نداشت. باورم نمی شد. دیگر چیزی نمی شنیدم. به محض دیدن او صدای قاری قرآن و همه هم مجلس ختم، تمام شد.

دیگر چیزی نمی دیدم الا روحی که در مجلس ختم خودش آمده بود. مانند هر روح دیگری از چشمانش خون می بارید. می خواستم فرار کنم ولی دیگر رمقی برای پاهایم نمانده بود. هر لحظه داشت نزدیکتر می شد. وقتی به سمت من می آمد محافظانم، جلوییش را گرفته بودند ولی با سروصدای زیاد خودش را رساند به من. روح انقدر به من نزدیک شده بود که دیگر امید به بازگشت به دنیا را نداشتم. زانویم شل شد. همه جا سیاه شده بود. دستم را روی سرم گذاشتم. صدای محافظان را می شنیدم که صدایم می کردند و به سمتم می دویدند. دنیا دور سرم چرخید و قبل از اینکه روح به من برسد غش کردم و افتادم.

یکی از محافظان انقدر صدایم زد و «آقای موسوی. آقای موسوی» گفت تا به هوش آمدم. وقتی به هوش آمدم همه دور من جمع شده بودند. وای خدا... روح هم بود. جلوی صورتم. با نگاه عصبانیش خیره شد و یکدفعه داد زد: «پاشو خودتو به موش مردگی زن. مرتیکه واسه چی برای آدم زنده مجلس ختم میگیری؟ خجالت نمیکشی؟ برای چی همه جا گفتمی مُردم؟ آقایون من مُردم؟»

دستم رو به آرامی به طرفش دراز کردم و صورتش را لمس کردم. پوست داشت. عین هر آدم دیگری. اصلاً روح نبود. یک آن به ذهنم رسید که چندوقت است که داریم شایعه سازی می کنیم که تعداد شهدای فتنه را بالا ببریم. قرار نبود خودم شایعات خودم را باور کنم. بلند شدم نشستم. خیلی آبروریزی شده بود. دیدم خیلی ضایع شده. بلند شدم یک نگاهی به دور و برم کردم و به روح گفتم: «چی تو داری میگی؟ ختم چیه؟ من اصلاً

نمیدونم اینجا چه خبره؟ من

اومدم مسجد نماز رو

بخونم قضا نشه.

به خاطر کار زیاد

یکهو فشارم

افتاد

و غش کردم.

برو کنار. مُهر

کجاست؟ قبله

کدوم وره؟»



نماز قاطی پاتی

آرمین رادمنند

هر چی میخوای بگو. منم اومدم رایمو پس بگیرم، به نظر من
تقلب شده.
-چه اسم ناپسی! اسم دوم منم الیزابته. قشنگه مگه نه؟
-آره عزیزم، خیلی.
-تقلب؟ من اومده بودم ولی عصر کیف و کفش بگیرم،
دوستامو دیدم اینجان، اومدم پیششون، اونا صفای جلو
ترن. تقلب شده، کی، برا چی؟ خودت که چیزیت نشده؟!
-یعنی واقعا نمیدونی؟ مردم رای دادن... الان میگن رایتون
نیست. البته من خودم رای ندادم... ولی من و مردم نداریم
که!
-واقعا؟ عجب آدمایی ان، نگا کن تو چه مملکتی داریم
زندگی میکنیم؟!
-واقعا عزیزم، حالا خودتو ناراحت نکن...
-امروز اذان هم میگن؟
-آره ولی هنوز نگفتن...
-چرا انقدر دیر میگن... مردم کار دارن بخدا...
-آره دیگه، میخوای پاشیم بریم؟
-منم موافقم، برنامه چیه؟
-حالا بریم تو راه بهت میگم...

-سجادتون چه قد قشنگه. چه خوش سلیقه. میتونم
بینمشش؟
-مرسی آجی، چشات قشنگ میبینه. قابلتو نداره.
-قیمتش چنده؟
-یا حسین... میرحسین...
-وای چه قدر شما خوبیین. فقط یه چیز الان وضو باید
داشته باشم؟
-وضو بهتره که بگیري اگه هم نداری عب نداره.
-میشه به شما بگم داداش؟
-چرا که نه!
-وای، مرسی داداش. میشه سر نماز پیشتون بایستم؟
معنویت تو شما موج میزنه.
-لطف داری، حتما که میتونی. چه دستنبد سبز قشنگی.
-چه چشمای تیز بینیی، قابلتو نداری، یا حسین...
میرحسین...
-مرسی عزیز دلم.
-میتونیم باهم بیشتر آشنا شیم؟
-بله حتما!
-داداشی اسمت چیه؟ از آرمات برام بگو.
-اسم مستعارم بیژنه... بچه ها این جوری صدام میکنن، تو



وقتی شعارهای جنبش سبز جهانی می شود Don't afraid don't shaking

رضا عیوضی

آن خس و خاشاک تویی، پست ترا از خاک تویی، شور
منم نور منم، عاشق رنجور منم، زور تویی کور تویی، هاله
بی نور تویی، دلیری بیاک منم، مالک این خاک منم
You are dirt and dust, you are Vile more than Soil, I am
salty I am Light, I am the Wretched lover, you are Force
you are Blind, you are Gloria without Light, I am Brave
fearless I am owner of this land

ابطال انتخابات، پایان اعتراضات
Revocation of election end of Protests is

اگه تقلب نبود، ملت که اینجا نبود
If that was not Fraud, people wasn't her

بیست و چهار میلیونو، یا لا نشونم بده
Please show me the twenty for million vote now

پیروزی نهایی، دموکراسی آزادی
The final achievement is freedom and democracy

حتی اگه بمیرم، رأیمو پس می گیرم
Even I die, I give back may vote

رأی ما رو دزدیدن، دارن باهش بزمی دن
They robbed us vote and they are laughing us

ستاره دانشجو، مدال افتخاره
"Star of student is "medal of honor

موسوی بیایی نیایی، رئیس جمهور مایی
Moosavi, if you came or not, you are our president

هاشمی هاشمی، سکوت کنی خائنی
Hey hashemi, Hey hashemi ... if you Silence, you are Traitor

تقریباً همین روزها بود که وقتی تلویزیون را روشن می کردیم
و به هر کانالی می زدیم، می دیدیم یک سری انسان های
خوش تیپ با کراوات و کت شلوار و خلاصه یک عده جنتل من به
تمام معنا دارند از جنبش سبز تعریف و تمجید می کنند.
این شد که تازه فهمیدیم این جنبش چقدر بین المللی شده
و واقعاً استعدادهایش در ایران در حال نابودی است. بنابراین
در زیر تعدادی از شعارهای این جنبش بین المللی را می آوریم و
ترجمه می کنیم تا جهانیان بدانند ما چه گنجینه ای داشتیم:

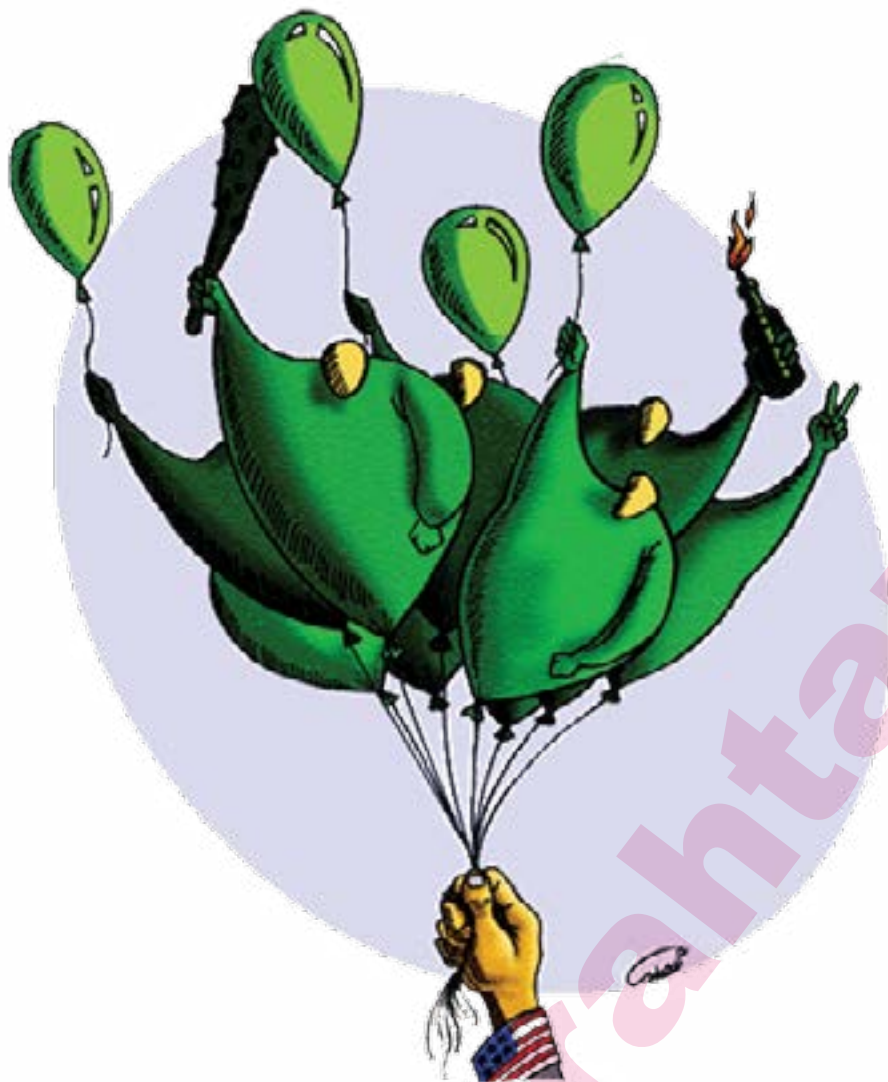
نترسید، نلرزد ما همه با هم هستیم
Don't afraid don't shaking, we're all together

اوباما اوباما یا با اونا یا با ما (!)
Hey barack hey barack, or with us or with them

اگر تقلب بشه، ایران قیامت می شه
If they deception us, we create Doomsday

دکتر برو دکتر
Hey doctor, please go to doctor





اگر این‌ها می‌خواستند درباره فتنه فیلم بسازند

حلزون در مه!

فاطمه سادات محمودیان

عباس کیارستمی

پسر جوان با صدای شکستن هیزم از خواب برخاسته و از کلبه جنگلی بیرون می‌رود. کلبه با برگ‌های رونده پوشانده شده و سبز می‌نماید. پسرک از کنار حلزون سبزرنگی که روی پله اول کلبه آرام آرام حرکت می‌کند، بی‌اعتنا رد شده و دوان دوان دور می‌شود. حلزون لحظه‌ای می‌ایستد و دوباره شروع به حرکت می‌کند.

چند سکانس بعد می‌بینیم حلزون تقریباً به انتهای پله دوم رسیده و در آستانه ورود به پله سوم است. رنگ سبزش در تاریکی شب رنگ باخته و بیشتر به شبیهی می‌ماند که آرام و بی‌صدا پایین می‌آید. صدای هیزم شکن در دوردست‌ها هنوز به گوش می‌رسد.

در انتهای فیلم حجم سبزرنگی روی برگ زرد درخت تبریزی که بر زمین افتاده دیده می‌شود. کم‌کم تصویر فوکوس شده و حجم سبزرنگ قابل تشخیص می‌گردد و حلزون در قاب تصویر به وضوح نمایان می‌شود. اما دیری نمی‌گذرد که حلزون زیر پای پسرک که دوان دوان به سمت کلبه جنگلی می‌رود له می‌شود و روی برگ زرد رنگ پخش می‌شود. صدای هیزم شکن جای خود را به صدای دارکوب‌ها که بی‌امان به تنه درختان نوک می‌کوبند، می‌دهد.

■ اصغر فرهادی

خیابان فاطمی، جلوی وزارت کشور شلوغ است. دو طرف درگیر هر کدام یک طرف خیابان شعار می‌دهند. مردی بادستبند سبز وسط خیابان ایستاده است. هی می‌چرخد و به دو طرف نگاه می‌کند. با خودش می‌گوید خدایا یعنی کی درست میگه، حق با کیه، حقیقت چیه؟ آیا اینجا هم حقیقت نسبیه؟ چقدر من باید توی همه چیز شک کنم...

ناگهان یک نفر محکم می‌زند پس گردن او و می‌گوید: پدر سوخته بهت اسکار ندادیم که دیگه اینجا هم شک کنی، واسه ما هم افه روشنفکری و شک و حقیقت میای؟ گمشو بیا اینور قاطی سبزها ببینم!

طرف، رئیس آکادمی اسکار بود!

■ بهرام بیضایی

فیلم بانمای بسته چهره اصلا که به دوربین خیره شده آغاز می‌شود. رد زخم چاقو روی گونه راست صورتش خود نمایی می‌کند. اصلا بدون اینکه نگاهش را از دوربین بگیرد از روی صندلی بلند شده و اورکت آمریکایی سبزرنگش را به تن می‌کند. صدای



از کجا این ها را می فهمد ولی کلا چون خیلی رنج کشیده همه چیز را خوب می فهمد). روحی تازه به جانش دمیده می شود. به سرعت چادر گلدارش را از سرمی اندازد و به سوی جمعیت می دود. در طول مسیر دویدنش به طور معجزه آسایی زخم هایش التیام می یابند و به سبزیپوشان ملحق می شود و همه یک صدا فریاد می زنند: رای ما رو دزدیدن دارن باهاش یز می دن!

■ رخشان بنی اعتماد

مثل همیشه پاش روی پدال بود و چشمش به سوزن چرخ که بالا و پایین می رفت، اما فکر و حواسش پیش خواهر و برادر کوچیکش بود که حتما الان سر چهارراه مشغول کار بودن. یاد دستای یخ زده و کبود شده نگار که می افتاد ناخود آگاه اشک تو چشمش جمع می شد. اشک پرده ای جلوی چشمش کشیده بود و همین مانع دیدن او شد و... با صدای جیغ ندا بقیه کارگرهای خیاط خونه به سمتش اومدن و کمک کردن تا دستش رو از زیر چرخ دربیارن. یکی از زن ها تکه پارچه سبزی رو از سبد پارچه بیرون کشید و انگشت زخمی ندا رو باهاش بست.

نگار و نوید وقتی ندا رو دیدن که زودتر از همیشه دنبالشون اومده به سمتش رفتن و با تعجب به انگشت ندا که پارچه سبزی ازشن آویزون بود نگاه کردن. وقتی ندا با ناراحتی ماجرا رو براشون تعریف کرد، نگار بلند شد و با دستای کوچیکش اشک روی گونه های ندا رو پاک کرد و برای اینکه نگار رو از ناراحتی دربیاره یک تکه از پارچه سبزی آویزون شده رو پاره کرد و دور همون انگشت خودش بست. با این کار نگار، ندایی اختیار خنده ش گرفت. نوید هم یک تکه برای خودش جدا کرد و دور انگشتش بست و حالا هر سه تاشون به نوارهای سبز دور انگشتشون نگاه می کردن و می خندیدن. به مرور این برایشون یه نشونه شد؛ نشونه امید. هر گوشه شهر رو نگاه می کردی بچه های کار رو می دیدی که با نوار سبز دور انگشتشون پیاد آورندا بودن.

■ مسعود کیمیایی

سالار کتش رو روی شونه ش جا به جا می کنه جوری که سرخی خون روی پیرهن سفیدش رو ببوشونه. چهره مظلوم ایران (دختر مورد علاقه ش) به نظرش میاد. همون دختری که به خاطرش دست به این دزدی زده بود و توی درگیری چاقو خورده بود. خون ریزی، کم کم رمقش رو می بره و رنگ صورتش پریده تر می شه. به میدون که می رسه جمعیت سبزیپوش رو می بیند که دارن به سمت غرب حرکت می کنن. یه نفر از تو جمعیت متوجه وضعیت آشفته سالار می شه و همین طور که به سمت سالار می دوه فریاد می کنه: اون زخمیه! داره ازش خون می ره!

با فریاد مرد جمعیت نگاهشون به سمت سالار می چرخه و همگی به سمتش میان. سالار روی پله های مغازه سبزی فروش می ره و شروع می کنه به سخنرانی کردن و در مورد جوون مردی و پهلوانی حرف زدن. در مورد عشقش به ایران و اینکه به خاطر ثابت کردن عشقش به ایران حتی دست به دزدی هم زده. در تمام مدت سخنرانیش مردم براش دست می زنن. سالاری حال و بی رمق می شه و آروم چشماشو می بندد.

حالا سالار روی دستای جمعیت سبزیپوش قرار گرفته و همه یک صدا زمزمه می کنن: یار دیستانی من... با منو همراه منی...

شعار و همه هم شنیده می شود. اصلا به طرف در خروجی می رود و قبل از خارج شدن برای آخرین بار نگاهی به دوربین انداخته زیر لب چیزی زمزمه می کند و خارج می شود. صدای جیغ و فریاد از خیابان شنیده می شود. چند دقیقه بعد اصلا سر پایا خون آلود وارد اتاق می شود. زخم گونه راست اصلا سر باز کرده و آنقدر خون آمده که حتی تا آستر اورکت آمریکایی سبزرنگ اصلا سر هم نفوذ کرده. اصلا سر دستش را روی زخم می گذارد و به دستان خون آلودش خیره می شود و دیوانه وار شروع به خندیدن می کند. سپس برمی خیزد و هی دستش را به خون آغشته می کند و هی روی دیوار می کشد و بی وقفه می خندد. خون همه جای خانه را پر می کند. دیگر چیزی قابل تفکیک و تشخیص نیست. ما می مانیم و نعره های اصلا سر که در اتاق می پیچد و خون خون خون...

■ فریدون جیرانی

تشخیص چهره های افراد سبزیپوش با ماسک های سفیدی که به صورت بسته اند و یا شال ها و نوارهای سبزی که دور سر و صورتشان پیچیده اند مشکل می نماید. چند نفری یکی از مامورین را دوره کرده و اودار به تسلیم کرده اند. مامور، سعید است که تنها دوماه مانده تا سربازی اش تمام شود. سبزیپوشان شروع به کتک زدن سعید می کنند. جمعیت تماشاچی، با شعار دادن و هو کردن سعی دارن آن ها را برای ضرب و شتم بیشتر مامور تهییج کنند که ناگهان از میان فریادهای جمعیت صدای نازک دختری جوان شنیده می شود. او ماندانا است. دانشجوی سال آخر ادبیات زبان انگلیسی. ماندانا جمعیت را کنار زده و به وسط معرکه می آید. ضاربین سعید با حیرت به ماندانا که نزدیکشان می شود نگاه می کنند. ماندانا جلو می رود و دستمال حریر سفید رنگش که گوشه آن حرف M گلدوزی شده را از جیبش در آورده و خون گوشه لب های سعید را پاک می کند. سکوت همه جا را فرا گرفته و هر از گاهی صدای بالا کشیدن دماغ کسانی می آید که تحت تاثیر قرار گرفته و گریه می کنند. در ادامه فیلم شاهد عمیق تر شدن روابط ماندانا و سعید هستیم که سرانجام به ازدواج منجر می شود.

■ تهمینه میلانی

«بمانی» به زور خودش را از زیر لگدهای سیروس برادر ناتنی اش بیرون می کشد و به اتاق زیر شیروانی می گریزد. در را که قفل می کند آهی جانسوز می کشد و قطرات اشک بی امان بر صورتش می ریزند. بمانی خودش را روی زمین رها می کند و ناله ای دردناک سر می دهد. هنوز جای کتک های شهرام (دیگر برادر ناتنی اش) خوب نشده که زخم های تازه ای بر بدن نحیف و مظلومش می نشینند. شدت درد و غصه او را به خواب عمیقی می کشاند. خواب مادرش را می بیند که با صورتی کبود و ورم کرده او را در آغوش می کشد.

ساعت ها گذشته و بمانی پلک های خسته اش را که خون روی آن خشک شده با آرامی باز می کند. آرزو می کرد کاش این خواب برای او تبدیل به مرگی ابدی می شد. شاید بتواند کتک های گاه و بی گاه شهرام و سیروس را تحمل کند اما نگاه های هرزه بقال و سبزی فروش و راننده و نانوا... او را راحت نخواهند گذاشت. تن رنجورو خسته اش را به سختی به در خانه می رساند و از خانه خارج می شود. به خیابان که می رسد جمعیت سبزیپوشی از زنان را می بیند که به طرفش می آیند. احساس می کند دریچه ای از خوشبختی به سویش گشوده شده و این زنان نویدگر آزادی اویند (البته دقیقا معلوم نیست

کنسرت ماه: هم فتنه ای

علی محمد حسینیان

یاور فتنه گرم
با من و همکار همیم
فحش همه بر سر ما
ننگ هم و عار همیم
هک شده اسم من و تو
تو گروه فتنه گرا
آشوب و بلوا و ستم
مونده تو پرونده ی ما
مثل من و تو باید این
فتنه رو اعلام بکنه
کی میتونه جزم من و تو
کشور رو بد نام بکنه

(کنسرت در وسط خیابان به آتش کشیده شده برگزار می شود. یک اتوبوس سوخته را چپ کرده اند و شده سن. خواننده می رود روی سن و روبرو جمعیت می خواند. همه مردم که دست در دست هم - به صورت یکی در میان همجنس - ایستاده اند شروع میکنند به همخوانی با خواننده:)

یاور فتنه گرم (اشاره می کند به یکی از فتنه های جمع، فتنه هم می خواهد بپرد بغل خواننده ولی دستانش در دست بغل دستی یاورش است و مجبوری به همان بغل دستی اش دلخوش می کند.)
با من و همکار همیم (با گفتن این جمله بغل دستی لبخندی به ضمیمه چشمکی به او میزند و فتنه با "ایش" ی خطر را دفع می کنند.)

فحش همه بر سر ما (خواننده بغض میکند. همه به گریه می افتند. فتنه ناخود آگاه همان بغل دستی را بغل می کند.)

ننگ من و عار همیم (یک دونه محکم توی سر بغل دستی می زند.)

هک شده اسم من و تو (حرف "ه" را چنان غلیظ می گویند که بوی گند دهان فتنه در فضا عطر آگین می شود و بغل دستی، دست فتنه را رها می کند و این بار او "ایش" می گوید.)

تو گروه فتنه گرا (همه به هم طوری نگاه می کنند که نمی دانند الان دارند از هم تعریف می کنند یا فتنه گر فحش است.)
آشوب و بلوا و ستم (دوباره بغض همه می ترکد و برای تسکین قلب خود چندتا سطل آشغال آتش می زنند.)

مونده تو پرونده ی ما (همه به عنوان تأسف سرشان را تکان می دهند.)

مثل من و تو باید این (امید و اشتیاق به فضا برمی گردد انگار که همه رسالتی سنگین دارند، جدی می شوند.)

فتنه رو اعلام بکنه (برای اعلام، درجا چندتا سطل و موتور و اتوبوس و بانک و بسیجی را آتش می زنند.)

کی می تونه جزم من و تو (همه دوباره به هم نگاه می کنند. فتنه دارد در به در دنبال بغل دستی می گردد و می گوید لعنت بر دهانی که بی موقع باز شود.)

کشور رو بد نام بکنه (شرط می بندم اعصابتون از این همه مطلب داخل پراتنز داغون شده. اومدید شعر بخونید قصه لیلی مجنون تحویلتون دادیم. ضمن معذرت خواهی، توجهتون رو به بی پراتنز جلب میکنم.)





آزار (فروش انواع نرم افزارهای اندروید)

قبل از انتخابات این برنامه ها را نصب کنید!

۱-۱۰ راه برای خودیشتربینی.

نصب

دسته بندی: روانشناسی فتنه
نصب شده: خیلی زیاد (علی الظاهر دوتا)
نسخه: ۵۵۲۳۱
حجم: به اندازه یک بادکنک صدمتری

توضیح

در این برنامه با ارائه راه های مختلف شما یاد می گیرید که چطور خود را زیاد بدانید.
این برنامه اعتماد به نفستان را طوری می چسباند به سقف که فقط خودتان را آدم حساب کنید و اگر اقلیت هم باشید خودتان را بیشترین آرا حساب کنید.

امکانات برنامه:

قابلیت کپی هم حزبی ها تا بی نهایت
قابلیت دیلیت حزب مقابل

دسترسی ها:

دسترسی داخلی به هم حزبی ها.
قابلیت اتصال به رهبران فتنه

۲- جواب ساز خودکار

نصب

دسته بندی: ضروریات
نصب شده: خیلی ها (اسم ببرم؟ بگم؟ بگم؟)
نسخه: هر چی تو بگی دوتا بیشتر
حجم: بی نهایت. چون جواب هاته ندارد

توضیح

اگر شما هم برای گندکاری هاتان جواب قابل قبولی ندارید این برنامه را به شما پیشنهاد می کنیم.
جواب ساز دیجیتال با هزار جواب در آستین، به کاربر این قابلیت را می دهد که بدون قبول کوچکترین مسئولیتی برای هر گندی که می زند جوابی داشته باشد طوری که جای طلبکار و بدهکار را عوض کند.

امکانات برنامه:

آپدیت روزانه با جواب های به روز
ارائه حق دائم برای طلبکاری به کاربر
دارای قابلیت کپی پیست ایراد رقیب به خودش

دسترسی ها

قابلیت اتصال به اون ور آب برای انواع زیرآبی ها.
برقراری ارتباط با تمام زبان درازها
برقراری ارتباط با هر کسی که یک جوابی برای خرابکاری شما داشته باشد
با هر عقیده و گرایش.

۳- طرفدار باب

نصب

دسته بندی: انتخابی ارتباطی
نصب شده: به تعداد دشمنان و بی طرف ها
نسخه: ۳۱ بعد از ۳۱ سال از انقلاب
حجم: چندتاگیگ

توضیح

ایزاری ضروری برای هر کاندیدی که می خواهد هر جوری که شده رأی بیاورد می خواهد همه پسند که چه عرض کنم، دوست و دشمن پسند صحبت کنند.

با این برنامه می توانید با پیروی از هر کس و ناکسی آن ها را پیرو خود کنید. حتی اگر ۱۰۰۰ درجه با شما و آرمان هایتان اختلاف داشته باشد.

امکانات برنامه:

افزایش فالوئر و طرفدار به هر جان کندن و با هر زبانی که شده.
قابلیت قبول تمام شرایط طرفداران
قابلیت تغییر مسیر ۱۸۰ درجه ای به محض دیدن طرفدار جدید
قابلیت Delete دشمن ها و دوست ها
قابلیت انجام هر کاری برای بیشتر کردن طرفداران از پشت کردن به رهبر و انقلاب مخملی گرفته تا خالی کردن حوض و خفه کردن پیرزن.

دسترسی ها

قابلیت اتصال به دوست و دشمن
امکان اتصال با هر ناکجایی که با یک چیزی از دولت یا حکومت مخالف است.

۴- آموزش قانون گزینشی

نصب

دسته بندی: آموزش های مفید
نصب شده: خیلی ها
نسخه: ۱

حجم: به تعداد تبصره های مورد نیاز

دموکراسی یا دِماکراسی!

ابوالفضل اقبالی

بدانید کلمه «ما» نیز طبیعتاً واضح است که به معنای ما یا همان ضمیر متکلم مع الغیر می باشد. یعنی دقیقاً خود ما! و کلمه «کراسی» هم که قبلاً توضیح داده شد. به طور کلی معنای کاربردی و ساده این عبارت این است که «دِ مگه نمی گم ما سالاریم؟!». یا چیزی تو همین مایه ها!

پیروان این مکتب معتقدند که معنای اصیل و واقعی آن مکتب دموکراسی که همه به آن ارجاع می دهند و خیلی هم مقدس و مهم است همین است که ما می گوییم! یعنی اگر در فضای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... ما سالار بودیم و نقش ما تعیین کننده بود که فیها المراد! اگر این طور نبود قطعاً دموکراسی هم در کشور رعایت نشده است.

در سال ۸۸ نیز پیروان این مکتب معتقد بودند که اگر نام کاندیدای آن ها از داخل صندوق بیرون آمد قطعاً دموکراسی رعایت شده و جامعه ریاست جمهوری فقط برازنده قامت رعنا دامت آن ها است! اما اگر نام کس دیگری غیر از داماد آن ها از صندوق خارج شود به اصل اساسی حقوق بشر یعنی «دِماکراسی» لطمه خورده و همه با هم یک صدا فریاد می زنیم: رای ما رو پس بده!

همانطور که همه ما در کتاب های درسی دبیرستان خوانده ایم «دموکراسی» (Democracy) واژه ای لاتین است که از ترکیب دو واژه «دمو» به معنای مردم و «کراسی» به معنای سالاری یا حکومت تشکیل شده است و سرجمع یک چیزی می شود تو مایه های «مردم سالاری» و از این جور مسائل! کلا هم حرف حساب طرفداران این مکتب و سفره (!) این است که مردم بایستی حکومت کنند و کسی حق ندارد بر مردم حکومت کند! البته این ادعا جای چک و لگد بسیار دارد، اما فعلاً ما قصد نداریم چیزی لای چرخ این واژه بگذاریم! لذا با ادامه بحث همراه باشید!

اخیراً یک مکتب (یا همان سفره علمی-سیاسی تحت عنوان «دِماکراسی» در کشور ما ایجاد (پهن) شده است که این اصطلاح یک واژه لاتین و متشکل از سه کلمه «دِ»؛ «ما» و «کراسی» می باشد. کلمه «دِ» که در فرهنگ داش مشتی ها بسیار پرکاربرد است معنایی کاملاً روشن اما غیر قابل بیان دارد! برای فهم بهتر معنای این کلمه بایستی آن را در چند جمله کاربردی مشاهده کرد، مانند: «دِ مگه با تو نیستیم؟!» یا «دِ بجنب دیگه!» و...

یعنی یک جورهای حرف تنبیه و تاکید و تهدید و تسخیر و تسلیم و... همه با هم است. حالا که احتمالاً متوجه معنای کلمه «دِ» در واژه «دِماکراسی» شده اید باید



**به تعدادی سندساز
جهت اثبات بی گناهی
نیازمندیم.**
باند م.ه و دوستان

به چند عدد رئیس دانشگاه
برای وقف شدن نیازمندیم.

نوسپنده هالو برای امضا زیر
یک بیانیه نیازمندیم
ستاد انتخاباتی چیز

تعدادی ورزشکار با قابلیت پرتاب دیسک و پرش از روی مانع
موجود است با قابلیت ریختن در خیابان
تحویل در محل با ارسال رایگان
باشگاه ورزشی آریابالدینگ وطن
(در باشگاه به علت توزیع موارد نیروزی تقلبی پلمپ است،
از پنجره پشتی تشریف بیاورید)

سنگ پای شما را خریداریم.
ستاد تبلیغاتی

**تعدادی راه نفوذ امن به
مزایده گذاشته می شود**
شرکت آسفالت کاران گوش و
حلق و بینی
با مسئولیت محدود

**تعدادی کپی از اسناد
محرمانه کشوری گم شده است.**
از باینده تقاضا می شود به دفتر
ریاست دانشگاه آزاد تحویل
بدهد.

به چند خانم اهل پیاده روی
روزانه
جهت پوشیدن مانتو سبز
نیازمندیم.

آیا وقتتان پراست؟ به کارهای مهم تری باید بپردازید؟
تربیت فرزندان خود را به ما بسپارید! آموزش اسکی در سد
لنجان- تغذیه سالم با ساندویچ های کالج
آموزش نظافت شخصی به فرزندان در مرکز پول شویی
بهینه ساز انرژی و...
مهدکودک پسته های خندان

هنر پیشه ر خانم به تعداد لازم موجود است
برای سکانس های «به قتل رسیدن در خیابان»
«سقط جنین»، «جیغ بنفش»
«حمله به ماموران انتظامی» و ...
آموزشگاه بازیگری یار دبیرستانی



نگاهی به یک فیلم سینمایی صد درصد عاشقانه! نقش کتلت در تحولات زیرین اجتماعی سیاسی

پرسیده و نگاشته

نگارنده‌ای که مشغول مطالعه سیاهه‌های او هستید، به حدی از نعمت هوش و عقل بهره‌مند است که فرق شب و روز را می‌فهمد، توانایی تشخیص افتخارات پیکان از لوبیاپلو را دارد و اگر یک روز یک هواپیما ببیند، هرگز آن را با دست به مردم نشان نخواهد داد و نخواهد گفت: «اینجا رو ببینید...» یا سطل ماست دانه تو آسمون چهار نعل میره! اینها را گفتم تا عارض شوم که اگر بنده فیلم «پل چوبی» را بعنوان یک فیلم عاشقانه مد نظر قرار می‌دهم دلایلی جز کورو کورو گنگ بودن دارد. یعنی وقتی کارگردان این فیلم بارها اعلام کرده‌اند که فیلم من یک «عاشقانه» است و لاغیر، درست آن است که ما هم حمل بر صحت کرده و بنا را بر همین بگذاریم. طبیعتاً با این حساب همه انگ‌های سیاسی بودن و ضد انقلاب بودن و حامی فتنه بودن فیلم هم به کلی زیر سوال رفته و دیگر محلی از این فیلم نیست که ممکن است یک مشت حرف مفت است. اما از آنجا که ممکن است شما به اندازه بنده متوجه عاشقانه بودن این فیلم نشده باشید سعی می‌کنم خیلی مختصر و مفید وجوه عاشقانه بخشهایی از فیلم را که ممکن است رنگ و بوی سیاسی بودن سایر فیلمهای حامی فتنه نگاه کنید خواهید دید که همه آنها عشاقانه، اجتماعی، تقصادی و حتی ورزشی هستند و حامی فتنه بودنشان فقط یک انگ ناجوانمردانه است.

و حامی فتنه بودنشان فقط یک انگ ناجوانمردانه است. امیر و نازی (با بازی بهرام رادان و هدیه تهرانی) دو دانشجوی اچ‌اچ‌اچ در پی حوادث سال ۷۸ هستند که عشقی نافرجام داشته‌اند. این موضوع اصلاً سیاسی نیست و گنجاندن آن در فیلم صرفاً به این دلیل است که به کبوتران عاشقی که در ابتدای راه هستند گوشزد شود، فضاها ملتهد سیاسی و اجتماعی به هیچ وجه زمان مناسبی برای آغاز یک رابطه عاشقانه پایدار نیست و بهتر است عاشق شدن را تا ایجاد آرامش به تعویق بیاورند. اصلاً آدم عاقل که وسط دعوا و تظاهرات عاشق نمی‌شود!

امیر و شیرین (با بازی مهناز افشار) زوجی هستند که آینده روشن خود را بیرون از مرزها دیده و قصد خروج از کشور را دارند تا به نوبه خود سهمی در فرار مغزها داشته باشند. این موضوع هم اصلاً طعنه‌ای به وضعیت کشور نمی‌زند. فیلمساز در اینجا تلاش دارد این واقعیت را تبیین کند که یک زوج عاشق برای رسیدن به خوشبختی و ساختن یک زندگی پر از عشق باید تا هر جا که هست پای یکدیگر بایستند و این ایستادگی حد و مرز ندارد و جغرافیا نمی‌شناسد.

صوبی (با بازی مهراڤن مدیری) استاد سابق دانشگاه شخصیت‌های اصلی فیلم است که مهاجرت کرده و بصورت پاره وقت نیز به شغل شریف دلای مهاجران اشتغال دارد. او در جایی از فیلم می‌گوید: «مدیونید که دلیل نمی‌خواهد، این مانند آن است که دلیل می‌خواهد»؛ او فقط دوست دارد اگر فکر کنید فیلمساز دارد سیاه‌نمایی می‌کند! او فقط دوست دارد بعنوان یک مشاور خانواده به زوجهای عاشق یادآور شود گاهی وقتها در زندگی خود برعکس دنبال دلیل می‌گردند و همین نکته ممکن است بنیان عشق آنها را تهدید کند!

ربیعی (با بازی فرهاد اصلانی) یک سردار حکومتی چاق است که به اندازه کافی مشمئز کننده ظاهر شده و علاوه بر ساختمان سازی، در آشپزی هم دست داشته و حتی در وقایع سال ۸۸ هم یک پای تامین امنیت بوده و خرس کلی می‌رفته است؛ فیلمساز بدون اینکه حتی ذره‌ای قصد سیاسی داشته باشد، در اینجا تمام تلاش خود را برای

نشان دادن تاثیر چند شغله بودن شوهر بر رابطه عاشقانه همسران بکار برده است. البته ما همسر سردار را نمی‌بینیم اما می‌توانیم حدس بزنیم کسی که روزها ساختمان می‌سازد، ظهرها مواظب است که برنج شفته نشود، و عصرها مشغول تامین امنیت است، دیگر وقتی برای رسیدگی به رابطه عاشقانه خود و همسرش نداشته و بزودی با یک شکست عشقی مواجه خواهد شد.

انتخابات سال ۸۸ است و کارگرانی که در پروژه ساختمان سازی سردار ربیعی مشغول به فعالیت هستند بالاچار باید در رای گیری شرکت کنند؛ هفت قرآن به میان که فیلمساز کوچکترین قصد و غرض سیاسی ندارد. او می‌خواهد رابطه‌های عاشقانه‌ای را به تصویر بکشد که چنان دچار شکست شده که افراد حال و حوصله شرکت در بزرگترین رخداد اجتماعی سیاسی پیرامون خود را نداشته و باید توسط دیگران انگیزه پیدا کنند.

پدر امیر (با بازی امید روحانی) یک پدر سنتی است که از دوست پسر داشتن دخترش ناراحت است؛ ممکن است ذهن‌های بیمار وجود چنین شخصیتی حال بهم زنی را نشانه قصد و غرض فیلمساز در جهت رواج اباحه‌گری و مخالفت با نظارت والدین بر روابط فرزندان تفسیر کنند؛ اما واقعیت آن است که فیلمساز جوان ما می‌خواهد بگوید... (خدا و کیلی چیزی به ذهنم نرسید!)

در فیلم یک کافه با مدیریت دایی ناصر (با بازی آتیلا پسیانی) وجود دارد که پاتوق دانشجویهای معترض -۷۸- گرفته تا ۸۸- است. این کافه که کتلت هایش معرکه است، با دستور حکومت با محدودیت زمان کار مواجه شده و از سرو شام منع می‌شود؛ فیلمساز در این بخش از فیلم خود به اهمیت صرف وعده‌های غذایی در کانون گرم خانواده اشاره داشته و به زوجهای عاشق انداز می‌دهد که اگر غذا را بیرون از خانه بخورید زندگی عاشقانه‌تان تهدید می‌شود؛ حتی اگر آن غذا کتلت با خیارشور دبه‌ای باشد و یک کافه‌چی خوشتیپ و روشنفکر و همسو با جنبش اعتراضی مردم آن را سرو کند! اصلاً تا بحال فکر کرده‌اید کتلت چه غذای عاشقانه‌ای است؟ کدام غذا را سراغ دارید که برای طبخ آن لازم باشد هی با این دست نازش کنی، بعد بندازی روی آن دست نوازشش بدهی؟ شاید کوکو تا حدی با کتلت قابل مقایسه باشد که احتمالاً فیلمساز در سایر آثار عاشقانه‌اش به آن اشاره خواهد کرد!

صوبی در جایی خطاب به امیر می‌گوید «تو رو به خاطر رویاهات ده سال پیش از دانشگاه انداختن بیرون» یا در جایی با اشاره به انتخابات می‌گوید «گیریم چندماه بعد به تئیراتی اون بالا اتفاق بیفته چیزی فرق نکرده که»؛ فیلمساز در اینجا بدون اینکه کوچکترین غرض و مرض سیاسی داشته باشد تنها در صدد است ماندگاری عشق را نشان دهد و بگوید که آن چیزی که همیشه خواهد بود یک رابطه عاشقانه است و آمدن و رفتن دولتها هیچ نقشی در این رابطه‌ها نخواهد داشت، پس خودت و عشقت رو عشقه لوطی!

امیدوارم همین چند مورد برای اینکه باور کنید «پل چوبی» صرفاً یک فیلم عاشقانه است کافی باشد. اگر نه می‌توانید درخواست کنید تا درباره سایر موقعیتهای فیلم مثل صحنه خواندن اسامی افتخاشگران ۸۸ جلوی زندان، حضور عکاس هلندی و دستگیری او و... هم توضیحات عاشقانه‌خود را برایتان ابراز کنم! بنابراین باید از فیلمساز که مورد ظلم قرار گرفته و فیلمش بخاطر پیش‌داوری‌های مغرضانه یک فیلم سیاسی لقب گرفت و با دشواری‌هایی برای اکران روبرو شد، پوزش بطلبیم و ضمن زیر سوال بردن این نگاه‌ها، از مدیریت فرهنگی بخاطر اینکه اجازه می‌دهند چنین فیلمهای عاشقانه‌ای تولید شوند متشکر باشیم.



کامنت استریپ

علی عموکافمی

میرحسین موسوی

1 hour ago



خداجویان عزیز! ما درخواست کرده ایم که مجوز برگزاری یک راهپیمایی بزرگ در تمامی شهرهای کشور به ما داده شود. ما از رنگ سبز که نماد معنویت و آزادی است دست بر نمی داریم.



comments(7)



فانزه هاشمی

فلان خواهر! سمت مرکز شهر راهپیمایی برگزار نکنید. چون من اون طرفا زیاد میرم ساندویچ می خورم، ممکنه کسی فکر کنه که من هم با شماهام!

55 minutes ago 7 کامی قنابل زن liked this comment and sose khardai rikhted on it



هیلاری کلینتون

دوستان! آقای مهندس فراموش کردند شعار الله اکبر امشب رو یادآوری کنند. شما با به مطلب در مورد آثار و برکات این ذکر به روز هستیم.

50 minutes ago 50 بشامین نتانیاهو liked this comment and said: "taghabbalallah"



مسعود رجوی

ممنون از یادآوریت هیلاری جون! راستی عزیزم شما با این همه کمالاتی که داری دوست نداری بیای اردوگاه ما با هم کارهای تشکیلاتی انجام بدیم؟ شوهرتم می فرستیم پیش شوهر قبلی مریم با هم دیگه به قل دو قل بازی کنند.

40 minutes ago 40 هیلاری کلینتون disliked this comment and shouted: "mage khodet khar مادر ناداری?"



عبدالخالک ریگی

به یک «ت» کوکتل مولوتف بسیار تر و تمیز با قابلیت انفجار بالا به فروش می رسم. این محصول برای یکی از بچه ها بوده که صبح ها می رفته چند نفر رو می ترکونده و عصرها برمی گشته خونه. منتهای توی این عملیات آخر خودش هم ترکیده. چون الان بازار آتش زدن مسجد داغه Off خورده، نخری ضرر کردی.

33 minutes ago 33 اسامه بن لادن liked this comment and died again



عبدالکریم سروش

به نظر بنده برای تشکیل یک جامعه عدلی عاری از یوویولستی گری، باید لایبرالیسم را در بستر پلورالیسم به منصفه ی ظهور برسانیم. لذا دیالکتیک این اعتراضات نهایتا به یک یوتوپیا منجر می شود.

27 minutes ago 27 سروش danced with کوکوش and liked this comment



رضا پهلوی

درود به این غیرت آریایی. اگر موفق بشید که صدا و سیما رو تسخیر کنید، من از مخملباف قول گرفتم که به فیلم به نام «زندگی خصوصی اعلیحضرت و بانوها» بسازه حالشو ببرید! البته بعد از تیرباران عوامل مزدور معمای شاه، فیلم میره روی آنتن.

11 minutes ago 11 سحر قریشی surprised and asked: "mahkmalbat kie dige?"



مهدی کروبی

عزیزان من مقاومت کنید. چند روز دیگه سر سال خمسی شهرام جزایریه. جنبش دوباره قوت می گیره.

5 minutes ago 5 جزایری liked this and paid money dar rahe khoda





کافی بود توی جنبش فقط پات رو از خطوط تعریف شده یه قدم بزاری اونور تا باهات برخورد کنن!



میگن ۲۵ درصد تلفات تصادفات مال موتورسیکلت هست. تازه امسال معلوم شد که هر موتورسیکلت چند برابر یه خودرو آلودگی تولید می‌کنه. جنبش سعی کرد این روند رو متوقف کنه.



ساده زیستی یعنی این. طرف حتی یه جانماز هم نیاورده با خودش



یه تعداد آدم توی اون ساختمان گیر افتاده بودن و داشتن می‌سوختن، بچه‌های جنبش می‌خواستن از دیوار برن نجاتشون بدن!

توجیه‌التصاویر

محمد حسن یعقوب کوردیز

جنبش سبز خیلی مظلوم بود. هنوز هم هست! بعد از ۶ سال هنوز نه تنها قدر جنبش رو مردم نمی‌دونن که حتی افتخاراتش رو هم برعکس معنی می‌کنن. برای اینکه پایانی بدیم بر این قضاوت اشتباه تاریخی، در ادامه برخی از تهمت‌هایی که به جنبش سبز زده شده رو با تصاویر توضیح می‌دیم تا متوجه بشید اینها نه تنها نقطه ضعف نیست، بلکه دلیلی است بر عزت، شرف و بیشماری جنبش سبز!



۱- خداوکیلی خیلی حرفه آدم وسط این آتش و خون هنوز حواسش به زیبایی‌های طبیعت باشه، حواسش به رنگ‌بندی باشه... چقدر روح لطیفی دارن جنبش سبزی‌ها.



چون حرکت سبز ملت ایران خیلی در راستای منافع ملی بود اسرائیلی‌ها سعی کردن پرش دارن واسه خودشون ولی کور خوندن.



مصرف ساندیس ساخت داخل نمونه‌ای روشن از حمایت سبزها از تولید ملی بود. ببینید چطور برای استقبال از تولید ملی سرو دست می‌شکونن جنبشی‌ها!



خانم‌های عضو جنبش سبز رو سرآقاشون جا داشتن. شعار مردای جنبش سبز همیشه این بوده که اول خانوما!



فرسودگی ناوگان حمل و نقل عمومی همیشه جزو اعتراضات جنبش سبز بود. اینجا یکیشو به صورت نمادین از رده خارج کردن.



تماشای بعضی صحنه‌های تخریب اموال عمومی برای برویج سبز سخت بود. طاقت نداشتن نگاه کنن.



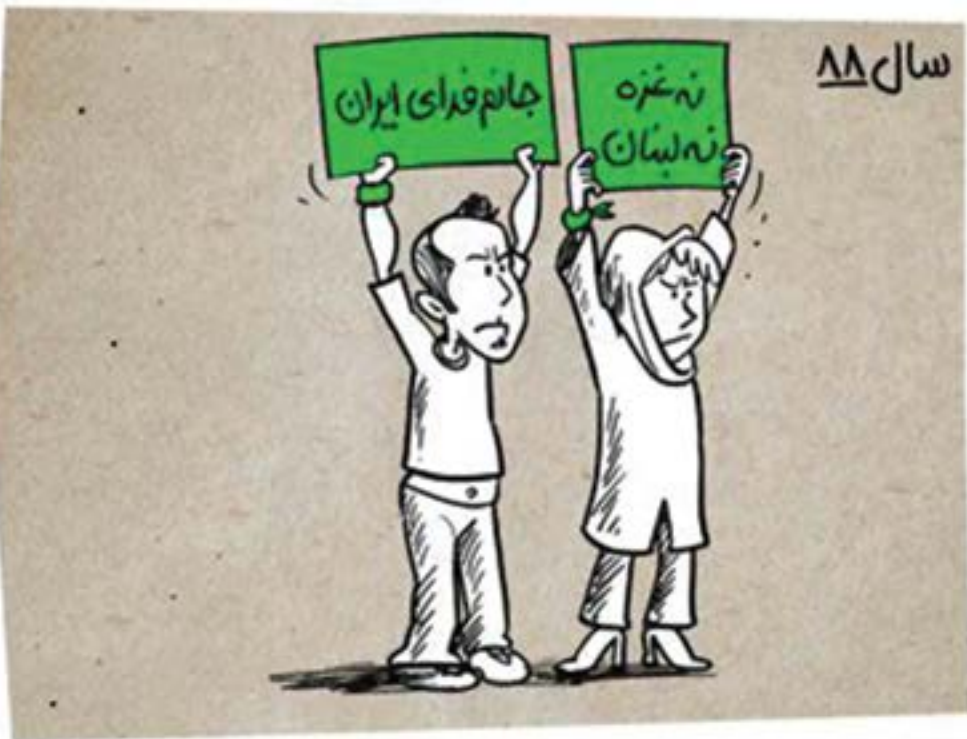
یه سری از دوستان سبز نه فقط از جنبش بلکه از نیروهای سرکوبگر هم محافظت می‌کردن.



یه سری شخصیت‌های بلندپایه هم سعی می‌کردن اوضاع رو کنترل کنن. ولی کیه که قدر بدونه؟!



بعضی صحنه‌های تظاهرات یادآور روزهای خوش چهارشنبه سوری بود. جنبش سبز بارها ثابت کرده بود یه جنبش اصیل ایرانیه!



دبیرویتزه نامه: محمد رضا شهبازی

تحریریه: محمد حسین علیان، رضا عیوضی، ابوالفضل اقبالی، فاطمه

رایگانی، فاطمه سادات محمودیان، علی عمو کاظمی، محمد حسن یعقوب
کوره پز، رحیمه مهریان، جواد محرمی، احمد ایزدی، حمید اسماعیل زاده،

زهره جمالی، زاهده قاسمیان، سیده لیلا حسینی، آرمین رادمنند

طراح گرافیک: رسول خسرو بیگی

باتشکرازه: سید مسعود شجاعی طباطبایی، عباس گودرزی